

آسیب شناسی مدارس مذهبی

مقدمه:

این مقاله به شناسایی آسیب‌های مدارس مذهبی می‌پردازد. مدارس مقاطع دبستان تا دبیرستان که تربیت مذهبی از اهداف عمده آنهاست و نیز حوزه‌های علمیة مقدماتی. لازم به توضیح است که خیلی از این آسیب‌ها ناخواسته شکل گرفته و به اصطلاح در کار خزیده است و بیان آنها نوعی تذکر است که شاید بشود از آن پیش‌گیری یا آنرا درمان کرد. مجموعه این عوامل سبب شده که این مدارس راندمان قابل قبول را نداشته و میزان فرار از مذهب در فارغ‌التحصیلان آنها به شدت بالا باشد. اگر تدبیری نشود شاید ضربه‌ای که این مدارس به مذهب جامعه میزنند بیشتر از فایده آنها باشد. آسیبهای عمده این مدارس عبارتند از:

۱. اولویت تعلیم بر تهذیب:

در نگاه نخست به نظر می‌آید که این مدارس برای ترویج مذهب و تربیت افراد باسواد مذهبی تأسیس شده باشند و در بدو امر نیز چنین بوده است. اما رقابت و جو حاکم بر جامعه باعث شده است که در این مدارس نیز اولویت نخست، درس باشد. تربیت اخلاقی و مذهبی علی‌رغم شعار این مدارس در رده بعدی قرار دارد که این مطلوب نیست. یعنی نیرو، فکر و ثروت مدرسه خیلی بیشتر از آنکه صرف تهذیب بچه‌ها شود صرف تعلیم آنها میشود. جلساتی که در هفته برای برنامه‌ریزی آموزشی تشکیل میشود را مقایسه کنید با جلساتی که صرف برنامه‌ریزی در تربیت معنوی میشود. آیا آنطور که از متخصص، مشاور، و معلم در زمینه‌های علمی استقبال میشود برای امور معنوی میشود؟ فکر و ذکر بچه‌ها هم به تبع، سبقت در نمرات و قبول در دانشگاه است نه آدم شدن؛ چون فکر و ذکر مدرسه این است. شاید یک علتش سختی سنجش معنویت و آسانی سنجش یادگیری علم باشد. یک نشانگر دیگر بر اولویت تعلیم بر تهذیب در این مدارس اخراج شاگردانی است که در امتحانات موفق نبوده‌اند. آیا شده شاگردی بدلیل دروغ گفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و بد اخلاق بودن اخراج شود؟ شاگرد اول تشویق و شاگرد آخر تحقیر میشود. آیا شده کسی برای سجایای اخلاقی تشویق شود یا کسی برای ردایش توبیخ شود؟ متأسفانه گاهی خود اولیاء مدرسه و مربیان در عین به اصطلاح مذهبی بودن آلوده به صفات ناپسند اخلاقی هستند آیا به این مسئله توجه کافی میشود؟ آیا ملاکی هست؟ آیا حساسیت کافی هست؟ حوزه‌های علمیة نیز به این آفت مبتلا هستند. آنجا درسهایی هست که باید خوانده شود و آن درسها در حقیقت ربطی به دین ندارند و در واقع میراث فقهی دویست سال اخیر شیعه هستند نه شریعت الهیه. اما باید خوانده شوند و سالها باید طول بکشد. با سرایت الگوهای غربی به آنجا، حوزه هم به نوعی رنگ دانشگاه گرفته و درس خواندن و نمره گرفتن و ترم را گذراندن به عنوان مقدمه تأمین معاش، دأب اصلی برخی شده است. شاگردان بدلیل رتبه اول گرفتن تشویق میشوند آیا شاگردی که به دیگری درس داده و به او کمک کرده که نمره‌اش بالا بیاید تشویق میشود. آیا اصلاً چنین چیزی دیده میشود و به چشم می‌آید؟

۲. ترجیح زشتی بر زیبایی:

یادم هست معلمان مذهبی در دهه شصت یک تیپ خاصی داشتند. یک لباس بی‌ریخت که روی شلوار میانداختند و یک کفش تابستانی که با جوراب می‌پوشیدند. این تیپ علامت تقوی بود. آراستگی تجمل دانسته شده و تقییح میشد. این تفکر همین حالا هم در مدارس مذهبی و حوزه‌های علمیه حاکم است. یادم هست مرحوم آقای مجتهدی که متولی یکی از بهترین حوزه‌های تهران بود هر طلبه‌ای را که ساعت دست میکرد تویخ میکرد که این آلت تجمل است. یا اگر موی سر طلبه‌ای کمی بلند میشد قشقرقی راه میانداختند که خجالت بکش مگر طلبه باید اینطور باشد. خلاصه اینکه یک تیپ خاص عرف تلقی میشد و تخطی از آن درگیری با مدرسه را به‌مراه داشت. از دقت در روایات ذیل این موضوع بر میآید که سیره نبی اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) خلاف این بوده است.

۳. تلقین خود برتر بینی:

از آفات مدارس مذهبی در تمام دنیا این است که فارغ‌التحصیلان این مدارس به نوعی غرور و خود برتر بینی مبتلا میشوند و این ناشی از تلقینی است که اولیاء این مدارس روی آنها اعمال میکنند تا به قول خودشان عزت نفس آنها را بالا ببرند و یا آنها را به مدرسه علاقه‌مند کنند. و این آفت، خطرناکتر از سایر آفات است چون گناه شیطان و رأس گناهان است. کسی در مجلس رسول خدا(ص) وارد شد. رسول خدا(ص) فرمود در پیشانی او علامتی از شیطان می‌بینم سپس از او پرسید وقتی وارد مجلس شدی چه در سر گذراندی؟ گفت در سر گذراندم که هیچ کس از من بالاتر نیست. در این مدارس دائم روی خودی و غیرخودی تأکید میشود. نتیجه این تربیت تشکیل یک کلونی اقلیت و انعزال از جامعه مؤمنین یا فروکاستن این جامعه به جمعیتی اندک است که در روایات بسیاری از آن نهی شده است.

۴. جدا کردن فرزند از والدین:

پیش‌فرض تربیت مدارس مذهبی بر این است که تلویحاً خود را لایق تربیت و والدین را ناتوان از تربیت می‌دانند. این است که سعی می‌کنند تمام وقت فرزند را در مدرسه پر کنند و فقط او را برای خوابیدن به خانه بفرستند. از سفرهای فرزند با والدین ممانعت می‌کنند و سعی میکنند فرزند دین را از آنها بیاموزد نه والدین. علاوه بر نادرستی این روش در اصل، در فرع نیز ثمرات و نتایج نادرستی خواهد داشت که در طی زمان خود را نشان خواهد داد. مهم‌تر از همه اینکه فرزند فرصت بودن با والدین، خدمت کردن به آنها و آموختن از آنها را از دست خواهد داد و این یعنی از دست دادن همه چیز.

این مدارس فراموش کرده‌اند که ولی دانش‌آموز کس دیگری است و به نوعی خود را ولی آنها دانسته‌اند و این باور چون مطابق با حقیقت هستی نیست و فی‌الواقع باطل است، عاقبتش هم ناگوار است. دزدی و ولایت، نکبت میاورد هم برای بچه‌ها هم برای اولیاء مدرسه. آفات قبل که برشمردیم آفاتی بود که سهواً عارض شده بود اما این آفت چون عمدی است و از کج فهمی حاصل شده، گناه بوده و جبران‌ش مشکل است.

۵. تربیت گلخانه‌ای:

آفت دیگر مدارس مذهبی که باز عمدی رخ داده این است که بچه را در یک محیط ساختگی و جدا و متمایز از جامعه که میتوان از آن به گلخانه تعبیر کرد تربیت می‌کنند. نتیجتاً وقتی بچه در محیط دانشگاه و یا جامعه قرار میگیرد توان و طاقت کافی برای تعامل را نداشته و سلامتیش به خطر می‌افتد. همانطور که در جامعه آدم خوب و بد، سلطه‌گر و سلطه پذیر، مومن و کافر هست، در محیط تربیت هم باید همین‌ها باشند منتها در کنار یک مربی. اما همواره باید آزادی انتخاب محفوظ باشد. کسی که جلوی چشم مربی اشتباه کوچکی کند و ارشاد شود بهتر است تا بعداً به خطایی بزرگ و

جبران ناپذیر مبتلا شود. پس باید اولیاء این مدارس تخلفات و خطاها را تحمل کنند و با مدارای لازم مسیر تربیت را بگونه‌ای به پیش ببرند که آفات رخ نماید اما درمان شود. پیش‌گیری بیش از حد با ساخت محیط گل‌خانه‌ای، قدرت لازم را برای سازگاری و تعامل با محیط، از بچه‌ها میگیرد.

۶. خسته کردن بچه‌ها:

یکی از استراتژی‌های این مدارس این است که آنقدر وقت بچه را پر کنید که فرصتی برای پرداختن به کارهایی که نمیدانیم چیست نداشته باشد. این گرفتن فراغ، ثمرات بدی دارد که نخستین آن سرکوب خلاقیت است. دومین ثمره دزدیدن فراغ بچه، گرفتن فرصت ترمیم روح اوست. وقتی روح کسی نتواند در فراغت استراحت کند در گذر زمان لطمه خواهد دید. لطماتی که رفتار فارغ‌التحصیلان این مدارس گاه‌گاه دیده میشود.

۷. تربیت کلیشه‌ای:

اگر خوب دقت کنیم محصولات هریک از این مدارس نوع خاصی از رفتار و جهان‌بینی است. چیزی که بشود به شکل انبوه تولید کرد حقیقت نیست، بلکه فرهنگ است. در واقع امر نیز فارغ‌التحصیلان این مدارس به معنای واقعی کلمه مذهبی نمیشوند بلکه یک سری رفتار مذهبی را به عنوان فرهنگ تکرار میکنند. تربیت کلیشه‌ای و قالبی، کشتن روح انسان است. در میان فارغ‌التحصیلان مدارس جا افتاده، یعنی آنها که توانسته‌اند با تصفیة معلّمین و فیلتر کردن افکاری که به دانش‌آموزان میرسد، به یک فرهنگ و در نتیجه یک خروجی برسند، به ندرت می‌توان سالک الی الله و یا اهل معرفت یا لاقلاً علاقه‌مندی به این امور دید. در حالیکه غایت دین تربیت افرادی است که دین را تجربه کنند نه افرادی که عقاید دین را بتوانند از رو بخوانند. زندگی دینی تجربه بودن با خدا و اولیاء خداست نه دانستن یکسری عقاید.

۸. نفی فردیت:

توجه به فردیت یک دانش‌آموز یعنی اینکه نیازها و خواسته‌ها و در نتیجه تربیت او به عنوان یک انسان غیر از آنی است که راجع به دیگران اعمال میشود. این در تربیت اولیاء دین ملحوظ بوده و اگر ما نمی‌توانیم چون ناتوانیم. اگر ملتفت این مهم باشیم و آن را از خداوند طلب کنیم شاید نصیب ما شود. از مصادیق نفی فردیت، اعمال قوانین و عدم لحاظ استثنا در آنهاست.

۹. کهنه بودن تکنولوژی آموزشی:

همزمان با پیر شدن این مدارس، میل به تکرار روشها و سازه‌های آموزشی تجربه شده توسط آنها و بی‌خبر بودن و یا موضع گرفتن در برابر تکنولوژی آموزشی نوین به کرات مشاهده میشود و یکی از دلایل اصلی آن مسن شدن رؤسای این مدارس و به تبع آن عدم انعطاف در برابر مسائل جدیدی که قهراً برای آنها ناشناخته است میباشد. راه حل، نو شدن تیم اداره کننده مدرسه است که البته اشکال کار در آن است اینگونه افراد توان بازنشسته شدن ندارند و این کار را اختیاراتاً انجام نمیدهند. اصرار بر روشهای کهنه باعث ناتوانی دانش‌آموختان این مدارس از بکارگیری ابزارهای جدید میشود که این قطعاً ظلمی است در حق آنها زیرا وقت یادگیری کار با برخی دستاوردهای نوین تکنولوژی در سنی خاص است که اگر آن سن بگذرد دیگر مهارت لازم در آن امور کسب نخواهد شد.

۱۰. ترویج قرائتی خاص از دین و نفی سایر قرائت‌ها:

در هریک از این مدارس قرائتی خاص از دین بر مدرسه حاکم است. در هر کدام از مدارس قرائت‌های دیگر به کل نفی می‌شود و اجازه ترویج ندارد. البته این کار با زیرکی خاصی انجام می‌شود نه به طور علنی. بیان نظرات و قرائات گوناگون از دین باعث استفاده دانش‌آموزان از فواید و نقاط قوت نظرات مختلف شده و از تندرویهایی که احياناً یک نظر به آن مبتلاست جلوگیری می‌شود. مدارس مذهبی وقتی نوپا و جدیدالتأسیس هستند واجد افرادی از تمام قرائت‌ها می‌باشند اما وقتی کهنه یا مبتلا به فردی که دارای کاریزماست شدند معمولاً در قبضه یک قرائت خاص قرار می‌گیرند.

۱۱. ترویج انفعال و گوشه‌گیری:

گاهی ترس از ظالمت و گمراهی آنقدر در مدرسه بزرگ جلوه داده می‌شود که وقتی بچه‌ها از مدرسه فارغ‌التحصیل شدند در برخورد و تعامل با جامعه یا محیطی که در آن قرار گرفته‌اند دچار نوعی گریز و درون‌گرایی و گوشه‌گیری می‌شوند. نتیجه این امر، انفعال و بی‌اثری در محیط است به نحوی که فرد نمیتواند روی محیط خود اثر مثبت بگذارد و دین را ترویج کند.

۱۲. تَفَرُّعُنْ:

مقصود از تفرعن این است که حرف، حرف ماست. این معضل اخلاقی در مدارس مذهبی بسیار به چشم می‌خورد که یا حرف ما را بپذیر یا از اینجا برو. عدم انعطاف و اصرار و تأکید بر نظر صاحبان مدارس و نپذیرفتن انتقاد یا رفتاری غیر رفتار سازمانی و مجبور کردن همه به پذیرش نظر آنها علاوه بر آنکه یک رذیله شخصیتی است و برای اولیاء این مدارس عواقب اخروی دارد موجب می‌شود که کسانی که توانسته‌اند چند سال در این مدارس طاقت بیاورند به آدمهایی بدل شوند مطیع و فرمانبردار. و این خودش یک رذیله بسیار زشت است که ممکن است آخرت فرد را به خطر اندازد. اطاعت از غیرمعصوم که در موارد بسیاری در پی رضای شخصی خویش است شرک و موجب دوری از درگاه خداست. این مدارس، والدین و دانش‌آموزان را از مخالفت با خود می‌ترساند. و ترساننده و ترسیده هر دو از چشم خدا می‌افتند. از فروعات تفرعن، نقد ناپذیری و یا سخت نقدپذیری است. اصلاً جایی برای اینکه شما بروید انتقاد کنید نیست. استقبال نمی‌شود بلکه پیشاپیش القاء می‌شود که ما با این همه سابقه، مگر جایی هم برای پیشنهاد هست؟ روشن است که این رفتارها در سیره انبیاء و ائمه اطهار(ع) به شدت نهی شده‌اند. در تمام عمرش رسول خدا(ص) که معلم بشریت بود یک امر و نهی به غلامش نکرد و کسی از او تکلف و یا مجبور کردن دیگران را ندید. راه درست را میگفت هرکس میخواست عمل میکرد هرکس نمیخواست نمیکرد. اگراهی نبود سهل بود سخت‌گیر نبود. اینها ریشه‌اش در نفسانیت ماست. معلم شده‌ایم اما آدم نشده‌ایم. پیامبر(ص) یک حکومت را نیز با همین روش و همین آرامش اداره میکرد. این که ما حکم میکنیم و شما باید اطاعت کنید روش معاویه بود روش بنی‌امیه و بنی‌عباس بود. روش اولیاء دین طور دیگری بوده. نکند ما علی‌علی بکنیم و رفتارمان، اخلاقمان مثل عمر باشد؟ از دیگر فروعات تفرعن، ترویج نفاق است. وقتی شما با فردی مستبد برخورد کنید چاره‌ای ندارید جز دورویی. بنابراین این مدارس تعلیم عملی نفاق میدهند.

۱۳. امتنان:

امتنان یعنی منت نهادن. در این مدرسه‌ها زیاد به چشم می‌خورد که بر سر والدین منت می‌گذارند که بچه آنها را پذیرفته‌اند و جالب است که حتی بر سر معلم‌ها منت می‌گذارند که در مدرسه مشغول درس دادن هستید. اولیاء و

صاحبان این مدارس فراموش کرده‌اند که آنها اگر بنده خدا هستند باید خدمتگزار بچه‌ها باشند نه آقا و سرور بچه‌ها. انبیاء وقتی میگویند ما مبعوث شدیم تا خدمت به مردم بکنیم نه اینکه خدمت از مردم طلب کنیم حال و روز ما معلوم است. کدام رفتار ما مطابق رفتار انبیاء است. وقتی حال ما بجای خدمت، امتنان است چطور میتوانیم موفق به تربیت افرادی شویم که خادم بشریت باشند. این است که خودخواهی در فارغ‌التحصیلان این مدارس به مراتب بیش از فارغ‌التحصیلان مدارس غیر مذهبی است. آری شاگرد همان میشود که استاد او بوده است.

۱۴. مذهب در خدمت مدرسه:

متأسفانه در این مدارس استفاده ابزاری از مذهب بسیار رایج است. در واقع مذهب در خدمت مدرسه است نه مدرسه در خدمت مذهب. طلاب یکی از مدارس علمیه میگفت به مدرسه گفتم میخواهم بروم کربلا. گفتند بی‌خود! اگر غیبت کنی اخراج میکنیم. در واقع در این مدارس مذهب وسیله مطیع کردن شاگردان است. به همین دلیل است که اگر شاگردی بخواهد فعالیت مذهبی خارج از مدرسه داشته باشد بشدت نهی میشود. مثلاً اگر بفهمند مسجدی میرود. پای منبر عالمی میرود. کتابی میخواند. میگویند درست را بخوان، پسر! اگر کسی مکه رفت، کربلا رفت، مشهد رفت، تویخ میشود که مگر ما اجازه دادیم؟ مگر ما اجازه میدهیم؟ و این متأسفانه در حوزه‌های علمیه رایج است چه برسد به مدارس سطوح پایین‌تر.

کاش درس دین را، «آنطور که به کار ما بیاید» و نه «آنطور که به کار خودش آید!» یادمان می‌دادند.

۱۵. تأکید بر جنبه‌های ظاهری دین:

وقتی من محصل بودم، معلم دینی برای ما احکام میگفت. فهم ما در آن زمان این بود که دین یعنی احکام. اولین چیزی که گفتند این بود که اگر از کسی تقلید نکنی همه اعمال هدر رفته است. بعدها که دانشگاه رفتم با کسی آشنا شدم از همانها که امام صادق(ع) فرموده هلک من لیس له حکیم یرشده. هلاک شده است کسی که در زندگی اش حکیمی نباشد که ارشادش کند. دیدم دین او یک بحر عمیق است. در این دریا البته احکام مربوط به جسم ما هم هست اما دریا خیلی عمیق‌تر است و خیل چیزها در آن است. گفت: همه دین یک کلمه است. چیزی که در مدارس به ما یاد ندادند هرچه از دین یاد میدادند میگفتند باز هم هست. باز هم هست. تا کی؟ تا آخر عمر هم که بخوانی هست. اما او گفت دین یک کلمه است: غیر خدا هیچ و پوچ است، عاطل و باطل است. این خط شد مبدأ حرکت من. بله دین یک دریاست اما همه‌اش همین است. اگر این را از دست بدهیم یک دریا باطل است و بس. بعد از خدا خواستم مرا با مؤمنانش آشنا کند با هرکدام از آنها که آشنا شدم دیدم مذهب آنها خداست. خدا، خدا. در دین آنقدر بر جنبه‌های ظاهری تأکید نکنیم که اصل رشته از دست برود.

هر از گاهی میشود در مدرسه معلمی آورد که بوی خدا بدهد نه بوی خودخواهی که با مذهب بزکش کرده باشد.

۱۶. نهی و نفی برخی ارزشهای دینی:

در این مدارس برخی ارزشهای مذهبی بدلیل تصور آفاتی برای آن نهی و بعضاً نفی میشود. از مواردی که قبلاً اشاره کردم تأکید دین بر زیبایی و آراستگی ظاهری بود. از موارد دیگر ارتباط و معاشرت دانش‌آموزان با هم و خانواده‌های دانش‌آموزان با یکدیگر، هدیه دادن به معلم، هدیه دادن دانش‌آموزان به یکدیگر، صله رحم، سفر رفتن، زیارت کردن، معاشرت با علمای خارج از حوزه مدرسه، کسب علم بدون هماهنگی با مدرسه، عبادات فردی مثل روزه گرفتن، اطعام کردن، کمک کردن بچه در خانه، و سایر مواردی است که البته کلیت ندارد و مورد به مورد متفاوت است.

۱۷. بنا بر تنبیه: در مدارس مذهبی بنا بر تنبیه است نه تشویق. البته نه تنبیه بدنی بلکه تنبیه عاطفی و اجتماعی. در این مدارس سعی میشود یک جو رعب و وحشت نسبت به مخالفت با فرامین مدرسه القا شود بطوریکه هرکس مخالفت کرد با خشم و برخورد و ارباب اولیا مدرسه روبرو شود و نهایتاً اخراج از کلاس، نرفتن به اردو، محرومیت از تفریح و بازی با دوستان و سرانجام اخراج از مدرسه را پیش رو داشته باشد. حضور در محیطی که با این دقت بچه را تحت نظر دارد و از او اطاعت میخواهد و آماده تنبیه است در دراز مدت ترس از قضاوت محیط را در او نهادینه میکند و منجر به فرسایش روان او میگردد این است که مشکلات روانی و عاطفی در فارغالتحصیلان این مدرسه به وفور به چشم میخورد. حتی تشویقی که در این مدارس جاری است تشویق شاگرد اول یا شاگرد مطیع است؛ تشویق یک نفر؛ که چنین تشویقی برای دیگران (یعنی همه منهای همین یک نفر)، نوعی تنبیه و سرکوفت است. در واقع ایدئولوژی این مدارس همان ایدئولوژی ارتش است: تشویق برای یک نفر، تنبیه برای همه. جالب است که نوعاً شاگردی که مورد تأیید و تشویق این سیستم آموزشی است شاگردی است با تنها یک توان: جلو زدن از بقیه. این است که شاگردهای خوب این مدارس در زندگی و کار و معیشت از بدترین شاگردان هستند و نوعاً با مشکلات بسیاری دست به گریبان اند و خلاصه اینکه ناموفق اند و جالب است که نوعاً جذب همین مدارس میشوند و به عنوان معلم به بیگاری گرفته میشوند. در واقع آنها سالها قبل (از همان اوان تحصیل در این مدارس) توسط این سیستم، تحمیق و بیگاری گرفته شده‌اند.

۱۸. انسان، گرگی در سیاهی: در تربیت، از دیرباز یک سوال اساسی وجود داشته و آن اینکه انسان طبعاً رو به پیشرفت و تعالی معنوی است یا اینکه بخودی‌خود بسوی قهقرا میرود. به عبارت دیگر حرکت طبیعی انسان رو به بالاست یا پایین؟ یعنی اگر انسان را رها کنیم و تربیتش نکنیم به سعادت میرود یا بسوی شقاوت؟ ایدئولوژی پنهان مدارس مذهبی بنا به طبعی که معمولاً معلمان پیدا میکنند این است که انسان ذاتاً در حال سقوط است و برای نگه‌داشت او از این سقوط و تباهی باید محصورش کرد و شلاقی بدست گرفت و او را شلاق زد تا سقوط نکند و به سمت تعالی حرکت کند. در این تفکر، دنیا سیاه است و انسان سیاه‌کار. گناه و انحراف همه‌جا را گرفته و از هر سو کمین کرده تا بچه‌های ما را برباید. شیطان و ایادی آن با قدرت محض زمام امور دنیا را در دست گرفته و به هرسو که مینگری نشانهای آشکار یا پنهان انحراف و ضلالت است که خود نمایی میکند و این فقط ما هستیم که در یک جزیره تنها برای ظهور منجی به انتظار نشسته‌ایم و البته تا او نیاید نخواهیم توانست کاری کنیم و هر کاری محکوم به شکست است و ما وظیفه‌ای نداریم جز نگه داشتن جزیره خود و حفاظت از آن. در این تفکر یکی که انسان ذاتاً گرگ است دوم اینکه در سیاهی غرق است. پس تربیت عبارتست از جداکردن این گرگ از جنگل سیاهش و محصور کردنش در باغ‌وحش تربیت. این دیدگاه، ایدئولوژی نادانسته پنهان مدیران این مدارس است. اینکه گفته میشود نادانسته، علتش این است که خیلی از روشهایی که در این مدارس به اجرا گذاشته میشود لازم‌آش قبول این دیدگاه است. یعنی بنابراین انسان یک چنین موجودی است باید با او اینگونه رفتار کرد. حال آنکه میشود انسان را موجودی با فطرت درست الهی و خلق شده در بهترین حالت (احسن تقویم) دانست که هبوط کرده و در حال تجربه کثرت است تا توحید فطری برای او از حالت بالقوگی، بالفعل شود و او عملاً خلیفه خدا گردد. در این صورت باید عشق نثارش کرد و به انتظارش نشست تا وقت دانستنش برسد. یا ایها الانسان اِنک کادح اِلی ربک کدحا فملاقیه: ای انسان تو بسوی خدای خویش ره میسپاری و سرانجام به لقاء او خواهی رسید. در این دیدگاه حتی جهنم یک گذرگاه است؛ یک تجربه. این دو دیدگاه یکی بر سوء ظن به انسان و آغاز و فرجامش بنا شده و دیگری بر حسن ظن به او و راهی که می‌پیماید. این دو

دیدگاه نه تنها در تربیت بلکه در سیاست نیز تفاوت‌های زیادی در اجرا و مدیریت جامعه می‌افزینند. مطابق نظریه‌ای که بر حسن‌ظن به انسان مبتنی است، در تربیت، هرچه دستکاری کمتر باشد، نتیجه بهتری بیار می‌آید.

۱۹. سخت‌گیری:

سهل‌گیری فضیلتی است که فراموش کرده‌ایم خیلی فضیلت را فراموش کرده‌ایم. اجبار در برنامه‌ها و سخت‌گیری و عدم مسامحه و انعطاف از ویژگی‌های مدارس مذهبی است. حال آنکه رسول خدا(ص) نرم و لطیف و بسیار مهربان بود. تجلی رحمت بود.

روایت‌ها می‌گویند پیامبر(ص) مردی آسان(سهل، یسر) بود. نرم و روان.. نمازش از همه‌ی نمازها سبک‌تر و خطبه‌اش از همه‌ی خطبه‌ها کوتاه‌تر بود. در همه کارها متعادل بود. کلاً مرد راحتی بود. سیره‌های تاریخی، این را می‌گویند. ما به صورت عبوس مردانی که کارهای سخت می‌کنند عادت کرده‌ایم اما ایشان در عین سختی کار، بشاش بود. برای ما اصولاً بام، جایی است که از یکی از دو طرفش باید افتاد. تجسم یکی که راحت و متعادل روی لبه‌ی باریک بام بایستد و بیش از همه‌ی مردم متبسم باشد، سخت است. مرد عربی چیزی آورد. گفت: این، هدیه‌ی شما! کمی که گذشت، گفت: حالا پول هدیه‌ام را بدهید. پیامبر(ص) خندید. از ته دل. روزهای بعد، هر وقت غمگین می‌شد می‌گفت: آن اعرابی چه شد؟ کاش دوباره می‌آمد. روایت‌ها می‌گویند اهل مزاح بود. اگر یکی از اصحاب، گرفته بود، شوخی می‌کرد تا او را به خنده وادارد.

عادت کرده‌ایم آدم عمیق، آدمی با فکرهای پیچیده و لایه‌های متفاوت، خیلی تودار باشد. هیچ حسی توی صورتش پیدا نباشد. راحت قاطی حرف‌های دیگران نشود و اصلاً نشود فهمید چه فکری دارد می‌کند. خیلی از فارغ‌التحصیلان این مدارس به اصلاح مذهبی اینطور اند. ولی اوصافی که از پیامبر(ص) در سیره‌ها آمده، اصلاً شبیه عادت همیشگی ما نیست. کتاب‌های معتبر همه این را گفته‌اند که وقتی خوشحال بود یا وقتی از چیزی خوشش می‌آمد صورتش می‌درخشید. بعضی راوی‌ها گفته‌اند مثل آینه. بعضی هم گفته‌اند مثل قرص ماه. اگر هم از چیزی غمگین بود، چشم‌ها و صورتش گرفته می‌شد. تار می‌شد. ما فقط بچه‌ها و آدم‌های ساده دل را سراغ داریم که موقع شادی صورتشان برق بزند. از خوشی چشم‌هایشان بدرخشد. اصلاً باورمان نمی‌شود جسم هیچ متفکری این قدر شفاف باشد. اولیاء خیلی از این مدارس اصلاً ضد این حالات پیامبر هستند. مردم حرف درآورده بودند که این مرد، ساده لوح است. این را خود قرآن می‌گوید. بس که قاتی مردم می‌شد و رویش نمی‌شد حتی وقتی کار دارد، به شان بگوید پا شوند بروند. می‌گویند با هر کس دست می‌داد، دست خود را نمی‌کشید تا طرف دست خود را بکشد. با هر کس می‌نشست، آن قدر صبر می‌کرد تا خود او برخیزد و آن قدر حرفش را گوش می‌کرد تا خود او حرفش را قطع کند. اصحابش گفته‌اند وقتی از چیزی به خنده می‌افتادیم، با ما می‌خندید؛ وقتی تعجب می‌کردیم، با ما تعجب می‌کرد. از آخرت حرف می‌زدیم، با ما درباره‌ی همان حرف می‌زد. از دنیا می‌گفتیم، با ما از همان می‌گفت. از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها هم حرف می‌زدیم، او هم از همان حرف می‌زد.

روزی شتری را دید که زانوهایش بسته شده و هنوز بار سنگینی بر روی آن است. گفت به صاحب شتر بگویند خود را برای مواخذه خداوند در روز قیامت آماده کند.

مردی بادیه نشین در زمانی که او در مدینه هم پیامبر و هم حاکم بود، به سراغش آمد و یقه او را گرفت که باید خرماهایی که از من قرض گرفته بودی، برگردانی. اصحاب عصبانی شدند و خواستند با آن مرد برخورد کنند. پیامبر برآشفته شد و گفت: شماها باید طرف صاحب حق را بگیرید. من برای همین مبعوث شده‌ام تا هر کسی بتواند حق خود را از حاکم بدون لرزش صدا بگیرد.

گروهی از اصحاب خود را برای تبلیغ اسلام به منطقه‌ای دیگر فرستاد. قبل از سفر از او پرسیدند تا چگونه این کار را انجام دهند. گفت: تعلیمشان دهید و آسان بگیرید. سه بار از او این را پرسیدند و هر بار جواب همین بود. بارها گفت که بر مردم آسان بگیرید زیرا مبعوث نشده ام تا آن‌ها را به زحمت بیاندازم.

گفت: مبادا قبل از ذبح گوسفند، در جلوی چشمان گوسفند چاقو را تیز کنید. بدانید که حیوان هم می‌فهمد، حق ندارید در دل حیوان غصه بیاندازید.

گفت: زنی به بهشت رفت و تنها کار خوبش این بود که به گربه‌ای غذا می‌داد.

گفت: اسراف همیشه حرام است مگر برای خرید و استفاده از عطر. خودش همیشه عطر گل بنفشه می‌زد و در سفر هم همواره آن را با خود می‌برد.

در زمانی که قدری با کفار صلح شده بود به قصد خریدن زمینی در منطقه خوش آب و هوای طائف، عازم آنجا شد. چند روز بعد برگشت و گفت که قبلاً همه زمین‌ها را مردم خریده‌اند... نخواست بعنوان حاکم به زور چیزی را تصاحب کند.

در زمانی که دختران زنده به گور می‌شدند، دختران خود را بر روی زانو می‌نشاند و در جلوی دیگران آن‌ها را می‌بوسید تا محبت را بیاموزند. از او پرسیدند فرزند پسر بهتر است یا دختر؟ گفت هر دو خوبند اما دختر ریحانه است، برگ گل است. وقتی پسرش ابراهیم در سن خردسالی فوت کرد، بسیار گریست. گفتند چرا این قدر بی تابی می‌کنی؟ گفت گریه از رحم است. کسی که رحم ندارد، خدا هم به او رحم نمی‌کند.

مهربان تر از مادر بود. هر کس هر مشکلی داشت به او مراجعه می‌کرد و بدون هیچ خوف و هراسی مشککش را با او در میان می‌گذاشت. گاهی درخواست‌ها چنان گستاخانه بود که همه را در حیرت فرو می‌برد اما او با خوشروئی و استدلال و منطقی نه با بد خلقی و فریاد، پاسخ سائل را میداد.

صحبتش ساده، آرام و دلنشین بود، بیش گو و حراف نبود، مدت‌ها در سکوت و تفکر فرو می‌رفت، به قدر ضرورت حرف می‌زد. از درستی و کلمات زشت هرگز در بیانش استفاده نمی‌کرد. هرگز خنده بلند و قهقهه سر نداد، حداکثر خنده اش تبسمی بود ساده.

هرگاه وارد مجلسی می‌شد جائی می‌نشست که خالی بود و هرگز سعی نمی‌کرد وسط یا بالای مجلس بنشیند. آن قدر ساده و بی آرایش بود که برای مسافران قابل تشخیص نبود.

گاهی بر بستر می‌خوابید، گاهی بر حصیر و گاهی بر زمین. غذایش ساده بود، هرگز از غذائی ایراد نمی‌گرفت، اگر مورد پسندش نبود از خوردن آن منصرف می‌شد.

روایت‌ها می‌گویند: وقتی از او کاری می‌خواستند اگر موافق بود می‌گفت آری و زود انجام می‌داد. اگر نمی‌خواست انجام بدهد، فقط سکوت می‌کرد. هیچ وقت نمی‌گفت: نه! هیچ وقت نمی‌گفت: نه!

مدتهاست دل‌مان تنگ است برای مردانی که بوی پیغمبر(ص) را بدهند. آری این فضیلت‌ها فراموش شده‌اند. آری این فضیلت‌ها فراموش شده‌اند.

مصطفی نیک‌اقبال